



جامع اما مبهم

موانع پیش روی طرح صلح ترامپ برای غزه، متعدد و بزرگ هستند

تعیین جدول زمانی، خواستار عقب‌نشینی تدریجی نیروهای اسرائیلی و ایجاد سازوکارهایی برای خلع سلاح حماس و سایر جنبش‌های مقاومت است. برای تضمین پایداری، این طرح مستلزم نظارت مداوم بر مرزها و گذرگاه‌ها و همچنین آموزش نیروهای امنیتی فلسطین تحت نظارت بین‌المللی است. این طرح همچنین شامل تمهیداتی برای ایجاد واحدهای امنیتی تخصصی - نیروی بین‌المللی تثبیت - برای نظارت بر اجرا و مهار تهدیدات یا شیوع خشونت‌های احتمالی است. از نظر توسعه، این طرح به بازسازی خدمات اساسی مانند برق، آب و مراقبت‌های بهداشتی و همچنین بازسازی مدارس و بیمارستان‌ها می‌پردازد. همچنین از پروژه‌های اقتصادی

امنیتی در هم آمیخته شده است. این امر هرگونه رویکردی برای بازسازی و ثبات در غزه را به آزمونی دشوار تبدیل می‌کند: آیا این طرح صلح می‌تواند اهداف خود را با واقعیت‌های میدانی تطبیق دهد؟

پیشنهاد ترامپ چشم‌اندازی جامع برای بازسازی نوار غزه و توقف چرخه خشونت ارائه می‌دهد. این طرح بیست‌ماده‌ای بر چهار چارچوب یکپارچه استوار است: امنیت، بازسازی و توسعه، ترتیبات سیاسی و اداری و همکاری‌های بین‌المللی و منطقه‌ای. در بخش امنیت، این طرح بر بازگشت گروگان‌های اسرائیلی (زنده و مرده) در ازای آزادی تعدادی از زندانیان و بازداشت‌شدگان فلسطینی تأکید دارد. این طرح بدون



CARNEGIE
ENDOWMENT FOR
INTERNATIONAL
PEACE



عمر حمزوی

کارشناس برنامه خاورمیانه
اندیشکده کارنگی

طرح صلح پیشنهادی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، برای نوار غزه که روز دوشنبه در دیدار با بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل رونمایی شد، در یک دوراهی قرار دارد. در آستانه دومین سالگرد جنگ در غزه، ابعاد انسانی بحران غزه به‌طور فزاینده‌ای با فشارهای سیاسی و اولویت‌های

مهم‌ترین چالش طرح ترامپ

اگر این طرح به نتیجه برسد، خاورمیانه وارد دوران جدیدی خواهد شد

فشار خود در مذاکرات و به تبع آن، نفوذ خود بر ماموریت غزه است. برای پاکستان، این امر اسلام‌آباد را به عنوان یک ذنبغ کلیدی ارتقا می‌دهد، به‌ویژه اگر بخش عمده‌ای از مسئولیت‌های نظامی را تحت توافق دوجانبه خود با ریاض بر عهده داشته باشد. جغرافیا و مشارکت تاریخی مصر در غزه نیز این کشور را به یک بازیگر حیاتی در این تلاش امنیت جمعی تبدیل می‌کند. در نهایت، یک ائتلاف از نیروهای نظامی باید بر سر یک ساختار و قوانین تعامل تحت یک فرمانده واحد توافق کنند که می‌تواند یک فرآیند طولانی و دشوار باشد. اگر حماس با شرایط موافقت کند، اولین و دشوارترین وظیفه آن خلع سلاح جنبش اسلام‌گرای فلسطینی خواهد بود. خلع سلاح، ترخیص و ادغام مجدد همیشه دشوار است، اما با توجه به شیوع تونل‌های زیرزمینی، این امر به‌ویژه در غزه دشوار خواهد بود. سپس این سوال مطرح می‌شود که چه تضمین‌هایی باید داده شود تا حماس بتواند خود را به عنوان یک نیروی نظامی بازسازی کند. غزه، به هر حال، سرزمین اصلی حماس است و تقریباً حماس در غزه چهار دهه سابقه یک سازمان شبه‌نظامی را دارد. با فرض اینکه حماس تصمیم به کنار گذاشتن ساختار شبه‌نظامی خود بگیرد، هنوز مشخص نیست که به عنوان یک سازمان سیاسی چه اتفاقی برای آن خواهد افتاد. اطمینان از اینکه این گروه هیچ نقشی در حکومت آینده غزه نخواهد داشت، با توجه به اینکه ۱۸ سال است که بر غزه حکومت می‌کند - و هیچ گروه رقیب جریان اصلی دیگری در این منطقه وجود ندارد - بسیار چالش‌برانگیز خواهد بود. حماس در سال ۱۹۸۷ از دل شاخه فلسطینی اخوان المسلمین که از سال ۱۹۴۶ به عنوان یک جنبش اجتماعی و مذهبی فعالیت می‌کرد، ظهور کرد. بنابراین، نیروهای امنیتی اسرائیل (ISF) نیز باید با حماس به عنوان یک پدیده اجتماعی برخورد کنند، حتی اگر تلاش کنند محیطی ایجاد کنند که در آن نتوانند کنترل اوضاع را به دست بگیرند.

این بدان معناست که نیروهای امنیتی داخلی (ISF) باید با طوایفی که شبه‌نظامیان از قبل از آنها برای پر کردن خلا ایجادشده توسط حماس شروع به کار کرده‌اند، همکاری کند. نیروهای امنیتی داخلی همچنین باید با جناح‌های غیرحماسی برای جذب و آموزش یک نیروی امنیتی بومی جدید همکاری کند. در همین حال، باید با نهاد انتقالی بین‌المللی

به آنها بپیوندند و پرسنلی از کشورهای غیرمسلمان نیز می‌توانند در آن گنجانده شوند. لحن این طرح نشان می‌دهد که ایالات متحده ممکن است در بسیج این نیرو نقشی داشته باشد.

واشنگتن مطابق با دکترین ژئواستراتژیک جدید دولت ترامپ، انتظار دارد که کشورهای عربی و مسلمان بخش عمده‌ای از مسئولیت امنیتی را بر عهده بگیرند. آنها می‌توانند این کار را تحت نظارت ائتلاف نظامی اسلامی ضدتروریسم ۴۱ عضوی که توسط عربستان سعودی در سال ۲۰۱۷ راه‌اندازی شد و ظاهراً توسط ژنرال بازنشسته پاکستانی، راحیل شریف، رهبری می‌شود، انجام دهند. با این حال، این اتحاد هیچ نیروی دائمی ندارد و هرگز به عنوان یک نیروی حافظ صلح یا تثبیت‌کننده دائمی تحت یک فرماندهی واحد مستقر نشده است. ائتلافی که منحصراً از نیروهای عربی و مسلمان برای نظارت یا تثبیت در یک سرزمین ثالث تشکیل شده باشد، در تاریخ مدرن بی‌سابقه خواهد بود.

اولویت اول ایجاد یک زنجیره فرماندهی مشخص است. ایجاد یک ساختار نظامی کارآمد نیازمند درک سیاسی چندجانبه بین کشورهای شرکت‌کننده

است. دو ذنبغ اصلی منطقه‌ای، ترکیه و عربستان سعودی، در این مذاکره نقش محوری دارند و چیدمان صندلی‌ها در جلسه سازمان ملل - رجب طیب اردوغان، رئیس‌جمهور ترکیه در رأس میز و فیصل بن فرحان، وزیر امور خارجه عربستان سعودی در سمت چپ ترامپ - عدم تعادل بین قدرت نظامی آنکارا و ریاض را نشان می‌دهد. به همین دلیل است که عربستان سعودی یک هفته قبل از آن، یک توافق دفاعی استراتژیک متقابل با پاکستان را رسمی کرد.

برای عربستان سعودی، توافق امنیتی با پاکستان به منظور بهبود اهرم



کامران بخاری

استاد دانشگاه جورج تاون

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، در یک نشست مطبوعاتی مشترک در کاخ سفید در تاریخ ۲۹ سپتامبر با بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، از یک طرح ۲۰ ماده‌ای برای پایان دادن به جنگ تقریباً دو ساله غزه رونمایی کرد. مهم‌ترین نکته، یعنی نکته ۱۵، مربوط به این است که چه کسی مسئولیت امنیت - و به تبع آن، حکومت - را در نوار غزه بر عهده خواهد گرفت. واشنگتن با شرکای عربی و بین‌المللی خود برای ایجاد نهادی به نام نیروی ثبات‌بخش بین‌المللی همکاری خواهد کرد که به عنوان راه حل بلندمدت امنیت داخلی و شریک اسرائیل و مصر در تأمین امنیت مرزهای فلسطین عمل خواهد کرد. دو مسئولیت اصلی آن نظارت بر خلع سلاح حماس و غیرنظامی کردن غزه و ایجاد یک نیروی پلیس فلسطینی برای تبدیل شدن به نیروی امنیتی دائمی منطقه خواهد بود.

اما قبل از اینکه این اتفاق بیفتد، این موضوع مطرح است که چه کسی نیروهای امنیتی داخلی را تشکیل خواهد داد. گزارش‌های فعلی نشان می‌دهد که این نیرو شامل نیروهایی از کشورهای عرب و مسلمان خواهد بود. جلساتی که ترامپ در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل برگزار کرد، نشان می‌دهد که ترکیه، عربستان سعودی، پاکستان، مصر، اندونزی، قطر، امارات متحده عربی و اردن بخش عمده‌ای از پرسنل را تأمین خواهند کرد. کشورهای عربی و مسلمان دیگری نیز می‌توانند

آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.



سودای بازگشت به افغانستان

اینکه یک رئیس‌جمهور آمریکا علناً خواستار بازگرداندن یک پایگاه نظامی از یک دشمن سابق شود، هر روز اتفاق نمی‌افتد. اما دقیقاً همین بود که هفته گذشته رخ داد، زمانی که رئیس‌جمهور دونالد ترامپ گفت دولت او در حال «تلاش برای بازپس‌گیری» بگرام از طالبان است. هرچند طالبان به‌سرعت ایده ترامپ را رد کردند، اما موضوع به هیچ‌وجه خاتمه‌یافته نیست. در سال‌های اخیر، شکاف‌های درونی این گروه عمیق‌تر شده است؛ ناشی از نارضایتی فزاینده نسبت به تمرکز قدرت توسط امیر و ادغام اقتدار مذهبی او یا کنترل اجرایی بر سیاست‌گذاری و انتصابات. استدلال برای بازگشت به بگرام براساس نیازهای فوری امنیتی شکل گرفته است. ارزیابی‌های دولت آمریکا هشدار می‌دهند که داعش - خراسان می‌تواند در صورت عدم مهار، طی چند ماه توانایی اجرای عملیات خارجی را دوباره احیا کند. بدون حضور فیزیکی آمریکا در افغانستان، مدل کنونی «فرا افق» که بر پایگاه‌های دور‌دست در خلیج [فارس] متکی است، جایگزینی ضعیف برای نزدیکی جغرافیایی و دید مستقیم زمینی مورد نیاز برای مبارزه مؤثر با تروریسم است. مستقیم‌ترین مسیر پیش‌رو، توافقی مذاکره‌شده با طالبان خواهد بود؛ یا به‌عنوان توافقی مستقل یا به‌عنوان گسترشی از چارچوب موجود توافق دوحه میان آمریکا و طالبان. در ازای دسترسی جزئی یا کامل به بگرام، واشنگتن می‌تواند بسته‌ای برای بقای پیشنهاد کند که شامل کمک اقتصادی، همکاری ضدتروریسم و گام‌های تدریجی به‌سوی عادی‌سازی سیاسی و کاهش تحریم‌ها باشد. طالبان تقریباً قطعاً خواهان مشروعیت بین‌المللی خواهند بود، از جمله کرسی در سازمان ملل، و نیز رفع محدودیت‌های مالی و سفر. یک فرصت دورتر اما مهم، سرمایه‌گذاری احتمالی آمریکا در یک معدن لیتیوم در افغانستان است. در حالی که انتظار می‌رود تندرورها، به‌ویژه امیر در قندهار، هرگونه سازش با واشنگتن را رد کنند، دیگر جناح‌های ائتلاف ناهمگون طالبان ممکن است در خفا چنین توافقی را هم قابل تحمل و هم سودآور ببینند. با این حال، امیر نه‌دست‌نیافتنی است و نه شکست‌ناپذیر، به‌ویژه اگر از مصالحه خودداری کند و یا نارضایتی در میان صفوفش روبه‌رو شود. گرچه گفت‌وگوی مستقیم با امیر تا حد زیادی بی‌سابقه است، اما واقعیت گسترده‌تر رژیم - به‌عنوان یک دولت بی‌پول و منزوی که بیش از پیش در برابر داعش - خراسان آسیب‌پذیر است - اهرم‌های قابل توجهی فراهم می‌کند. این شرایط می‌تواند یک گشایش مذاکره‌ای را قابل‌باورتر از آنچه به نظر می‌رسد، کند. گزینه‌ای از نظر سیاسی قابل‌قبول‌تر می‌تواند شامل ترتیبی ثالث باشد، به این معنا که مدیریت بگرام به یک واسطه خلیجی مثل قطر یا امارات متحده عربی، یک عضو ناتو مانند ترکیه یا حتی یک شریک آسیای مرکزی مانند ازبکستان واگذار شود. این کشورها روابط نزدیکی با طالبان دارند، سفرای منصوب رژیم را پذیرفته‌اند و همچنان شرکای امنیتی نزدیک واشنگتن هستند. برای نمونه، قطر در حال حاضر میزبان دفتر منافع آمریکا در سفارت خود در افغانستان است و گفت‌وگوهای پشت‌پرده با طالبان را تسهیل می‌کند. ازبکستان، که با افغانستان مرز مشترک دارد، همچنان ده‌ها باالگرد جنگی و تجهیزات نظامی دیگر ساخت آمریکا را در اختیار دارد که قبلاً به دولت سابق افغانستان داده شده بود - دارایی‌هایی که طالبان مشتاق بازپس‌گیری آنها هستند. اما مهم‌تر از آن، ازبکستان با تهدید جدی دست‌کم چهار گروه جهادی ازبکی مواجه است که همگی از پناه طالبان بر خوردارند و روابط عملیاتی با القاعده، داعش - خراسان و هیئت تحریرالاشام در سوریه دارند. این نگرانی‌ها باعث شده ازبکستان به دنبال شراکت ضدتروریسم نزدیک‌تر با واشنگتن باشد. در همین حال، امارات متحده عربی مدیریت چهار فرودگاه اصلی افغانستان، از جمله فرودگاه بین‌المللی کابل را بر عهده دارد. این کشور سامانه‌ها و فناوری‌ها، عملیات ترابری و خدمات زمینی را کنترل می‌کند و دید گسترده‌ای بر لجستیک و تحرکات طالبان دارد. این نقش، همراه با ردیاب فناوریانه روزافزون امارات در بخش‌های مخابرات و انرژی افغانستان، بینش بیشتری نسبت به کارکردهای درونی رژیم فراهم می‌کند. امارات همچنین میزبان ناراضیان طالبان بوده و دسترسی مستقیم در سطح بالا به رهبری طالبان دارد، از جمله در مذاکرات حساسی مانند آزادی گروگان‌ها.